

## مصادیق مجازات‌های تبعی در فقه اسلام

علی احسانی\*

### چکیده

نظام کیفری اسلام با توجه به انواع جرم و نقض ارزش‌های اساسی جامعه، کیفرهای متعدد و متنوع را وضع کرده است که با توجه به شدت و ضعف به چهار دسته؛ حدود، قصاص، دیات و تعزیرات تقسیم می‌شود. مجازات‌های تبعی به آن دسته از مجازات‌های اطلاق می‌شود که به لحاظ ماهیت، مشتمل بر محرومیت از برخی حقوق بوده و بدون نیاز به ذکر در رأی دادگاه و به محض احراز بزه و محکومیت قطعی متهم و به تبع حکم اصلی به عنوان مکمل آن نسبت به محکوم علیه بار می‌شود. این نوع مجازات‌ها در متون فقهی نیز مورد توجه قرار گرفته و در تمامی جرایم پیش بینی شده است. محرومیت از ازدواج در جرم زنا و لواط، محرومیت از شهادت در قذف، محرومیت از ارث در قتل عمد، محرومیت از شهادت در تکدی‌گری و انفاق دایم در افضا، از جلوه‌ها و مصادیق مجازات‌های تبعی است. مجازات‌های تبعی، احکام و قواعد خاص خود را دارند. مانند آن‌که قابل تعلیق نیستند. در نظام حقوق عرفی، مجازات‌های تبعی غالباً پس از انقضای مدت معینی زایل شده و از محکوم اعاده‌ی حیثیت می‌شود، لیکن در نظام کیفری اسلام، محرومیت‌ها ابدی است و مشمول مرور زمان نمی‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** مجازات، مجازات تبعی، مصادیق مجازات تبعی، فقه اسلامی، محرومیت از حقوق اجتماعی.

## مقدمه

از اوصاف ذاتی انسان، داشتن اختیار است، خداوند متعال در مقام تشریح، پس انسان را در انتخاب هریک از این راه‌ها مختار گذاشته و در این بین کم نیستند کسانی که از صراط مستقیم منحرف شده و به طریق فساد می‌روند. این انحراف از راه راست زمانی که موجب تجاوز به حقوق دیگران و یا حق‌الله شود، با مجازات مواجه می‌شود و حکومت به نمایندگی از سوی خدا و مردم مجازات می‌نماید. غالب این مجازات‌ها از ویژگی‌های اربعایی و رسوا کنندگی برخوردار است. در کنار این نوع مجازات، مجازات دیگری مقرر شود تا اثر حاصل از جرم را کاهش دهد، به نحوی که اعمال مجرمانه مقرون به صرفه نباشند. بدون هیچ آسیبی به حیثیت بزه‌کار و اطرافیان وی، از بازدارندگی مطلوبی برخوردار است.

مجازات تبعی را از آن جهت که به دنبال مجازات اصلی و در اثر مجازات اصلی نسبت به مجرم اعمال می‌شود، تبعی گویند، مجازات تبعی به موجب قانون و به تبع حکم محکومیت کیفری قطعی و مؤثر، بی‌آن‌که در حکم دادگاه قید شود، به‌عنوان مکمل مجازات اصلی به محکوم تحمیل می‌شود، محکومیت مؤثر و نوع و میزان مجازات تبعی به موجب قانون تعیین می‌شود.

مصادیق از این کیفرها که به تبع مجازات اصلی قهراً بر مجرم یا محکوم علیه تحمیل می‌شود، در ابواب مختلف فقه مورد بحث قرار گرفته است. با توجه به این‌که حفظ حقوق افراد جامعه اعم از حقوق اجتماعی، سیاسی، مالی و مدنی از اهمیت شایانی برخوردار است و هر نوع اعمال محرومیت از این حقوق، مستلزم ادله شرعی و قانونی می‌باشد. از این‌رو، ادله مشروعیت مجازات تبعی در فقه شامل قرآن، سنت، بنای عقلا، اختیارات حاکم و حکومت اسلامی است. که ما در این مقاله قصد داریم به تبیین هریک از این ادله و آثار که بر آن مترتب می‌شود بپردازیم.

## ۱. مفهوم شناسی

### ۱.۱ مجازات

مجازات به عنوان یکی از مباحث مهم حقوق کیفری دارای سابقه طولانی در تاریخ است. لازم به نظر می‌رسد که مفاهیم آن را از دیدگاه‌های مختلف بررسی کرد.

#### ۱.۱.۱ مفهوم لغوی مجازات

مجازات در لغت به معنای «پاداش نیکی یا بدی را دادن (در معنای عام) و سزای بدی را دادن (در معنای خاص) است.» (دهخدا، ۱۳۵۲: ج ۴۳، ۴۲۱) هم‌چنین در برخی از موارد مجازات را این‌گونه تعریف کرده‌اند که مجازات کیفر قانونی است که از طرف دادگاه برای شخص محکوم تعیین می‌شود؛ کیفر قانونی ممکن است حبس باشد یا جریمه نقدی یا هردو و در موارد قتل عمد، اعدام است. (مصاحب، بی‌تا: ۲۶۵۷) و در شریعت اسلام مجازات عقوبتی است که از جانب خدا، در مقابل بعضی گناهان قرار داده شده است و حاکم مسلمانان آن را اجرا می‌کند مانند سنگ‌سار کردن. (همان، ۲۶۵۷)

#### ۲.۱.۱ مفهوم اصطلاحی مجازات

مجازات در مفهوم اصطلاحی از منظر حقوق‌دانان و فقیهان اسلامی به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما در اصطلاح حقوقی مجازات با تعابیر مختلف به «تنبيه و کیفری که بر مرتکب جرم تحمیل می‌شود». (علی‌آبادی، ۱۳۵۲: ج ۲، ۱) و یا «مشقتی که مقنن تحمیل به مجرم می‌کند تعریف شده». (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱: ج ۴: ۶۱۵)

کلمه مجاز در بر دارنده آن‌چه در قانون تجویز شده است و کلمه مجازات به معنای کیفر متخلف از قانون جزا که جرم را بر شمرده شده است و در واژه‌های مجازات اشد، مجازات اصلی، مجازات تأدیبی و مجازات تبعی به کار رفته است. (همان، ۳۲۱۰)

در اصطلاح حقوقی مجازات مشقتی است که مقنن تحمیل به مجرم می‌کند. (همان ذیل واژه مجازات، ۲۳۱۰) مجازات به عنوان عامل بازدارنده پدیده جنایی نام برده شده است؛ خسارت جانی و مالی فراوان ناشی از پدیده جنایی و بالاتر از آن احساس عدم امنیتی که از تکاب جرم در مردم به وجود می‌آورد دولت‌ها را از صدها سال قبل تا به

حال وادار به مبارزه با این پدیده کرده‌است. در مورد ضرورت مبارزه با پدیده جنایی به هیچ وجه اختلافی بین دانشمندان نبوده و نیست. (صانعی، ۱۳۷۶: ج ۴: ۱۲۴)

مجازات از منظر برخی دیگر از حقوق‌دانان تحمل رنج و محرومیت عمدی به انسان مسؤولی است که به دلیل نقض قوانین کیفری به موجب حکم مرجع قضایی صلاحیت‌دار مجرم شناخته می‌شود. (اردبیلی، ۱۳۹۴: ج ۳، ۶۰) در تعریف دیگری مجازات عبارت است از تنبیه و مجازات بر شخص که جرم را مرتکب شده‌است تحمیل می‌گردد؛ مفهوم رنج هیچ‌گاه از مفهوم مجازات قابل تفکیک نبوده و در واقع رنج و تعب از مشخصه اصلی مجازات است. (علی‌آبادی، پیشین: ۱۳)

در منابع فقهی مجازات بیش‌تر با نام عقوبت اسم برده می‌شود این واژه در بردارنده معنای پیامد و گناه است و در اصطلاح رنجی را گویند که ممکن است در نتیجه گناه در این جهان به آدمی برسد و گناه عقوبت را به تأدیب و تعزیر زنهاریان تخصیص دهند و لفظ عقوبات اطلاق شود و آن سیاست باشد که یکی از ارکان مباحث فقهیه است. هم‌چنین مجازات به معنای پاداش دادن یا جزا دادن در نیکی و بدی است. (حسینی‌دشتی، ۱۳۸۵: ۶۷۷)

عبدالقادر عوده در تعریف مجازات آورده است: «جزایی که برای مراعات منافع جامعه در برابر تمرد از احکام قانون وضع گردیده و منظور از آن عبارت است از اصلاح افراد و حفاظت از آن‌ها در برابر شرارت‌ها، رها کردن از جهالت، آزاد نمودن انسان از انجام گناه و در آخر تشویق انسان‌ها به متابعت از قانون». (عوده، بی‌تا: ج ۱، ۶۰۸)

در آیات قرآن و روایات اسلامی عناوینی هم‌چون اعتدا، عقاب به مثل، قصاص، حد، قطع ید، قطع دست و پا به خلاف، نفی بلد، اعدام و قتل، صلب، تعزیر، تأدیب، حبس، غرامت، تعزیر و مانند آن به صورت مصادیق مجازات بیان شده‌اند. (دهقان، ۱۳۷۷: ۷۹)

## ۲.۱. مفهوم مجازات تبعی

مجازات‌های تبعی کیفری است که ناشی از حکم جزای که در قانون پیش‌بینی می‌شود نه در حکم دادگاه. (جعفری لنگرودی، پیشین، ۳۴۵) بنابراین، مجازات‌تبعی

برخلاف مجازات تکمیلی در متن داد نامه ذکر نمی شود و از آثار مترتب بر محکومیت به مجازات های اصلی است.

#### ۱.۲.۱. از نظر لغوی

واژه «تبع» در لغت به معنای اطاعت، تعقیب کردن، (قرشی، ۱۴۱۲: ج ۷، ۲۶۵) پشت سر کسی راه رفتن، (مقری قیومی، بی تا: ج ۲، ۷۲) اثر شیء را پیروی کردن آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۱۶۲) و در بسیاری از آیات قرآن به همین معنی به کار رفته است. (بقره/۳۸، ۲۶۲، مرسلات/۱۷، یوسف/۳۸) به مجازات های تبعی نیز به آن جهت که به دنبال مجازات های اصلی و در اثر مجازات های اصلی و ارتکاب جرم نسبت به مجرم اعمال می شود، مجازات های تبعی اطلاق شده است.

#### ۲.۲. از نظر اصطلاحی

در مفهوم اصطلاحی آن گونه که «گارو» بیان می کند، کیفری است که پس از صدور حکم اصلی و اجرای آن، به خودی خود اعمال می گردد و نیازی به ذکر آن در حکم نیست. (گارو، ۱۳۴۸: ج ۳، ۶۰۴) استغفانی نیز در تعریف این مجازات بیان می دارد، مجازاتی که به طور اتوماتیک به برخی از مجازات های اصلی بار می شوند، ولو این که در رأی دادگاه به طور صریح نیامده و به آن تصریح نشده باشند. (استغفانی، ۱۳۸۳: ۶۶۷) در تعریفی دیگر آمده است: مجازات تبعی از آثار مترتبه بر محکومیت جزایی است که بدون ذکر در دادنامه، شخص محکوم به حکم قانون ناچار از تحمل آن است. (باهری، ۱۳۸۰: ۳۷۷) مجازاتی که بدون نام بردن آن ها در حکم دادگاه به صورت خود کار و به حکم قانون و به تبع مجازات اصلی، محکوم علیه باید آن را تحمل نماید. (گلدوزیان، ۱۳۸۰: ۳۹۴) یا آثار ناشی از محکومیت کیفری است بدون این که آثار مزبور در احکام قضایی بیان شده باشد، از تعاریف دیگری این مجازات است. (جعفری لنگرودی، پیشین، ۳۶۰۵)

#### ۲. مصادیق مجازات تبعی در فقه اسلامی

این مقاله به مصادیق مجازات های تبعی در فقه اسلامی پرداخته و ضمن تبیین آن ها به احکام و شرایط هریک از آن ها می پردازد.

## ۱.۲. محرومیت از برخی حقوق مدنی

در مواردی شخص به‌خاطر ارتکاب گناه یا جرم خاصی، از برخی حقوق مدنی خویش محروم می‌شود. این محرومیت‌ها به‌عنوان مجازات تبعی و به دنبال ارتکاب جرم و محکومیت کیفری شخص محکوم علیه، بر وی تحمیل می‌شود. در این‌جا، به چند نمونه‌ی فقهی از این‌گونه محرومیت‌ها اشاره می‌کنیم:

### ۱.۱.۲. محرومیت از ارث در قتل عمد

یکی از موانع ارث قتل عمد است و کسی که مورث خود را بکشد از ارث او نیز محروم خواهد شد و این محرومیت از ارث در حقیقت یک نوع مجازات تبعی محسوب می‌گردد. شهید اول در این باره چنین می‌فرماید: «الْقَتْلُ مَانِعٌ إِذَا كَانَ عَمْدًا ظُلْمًا...» (عاملی، ۱۴۱۰: ۲۴) و شهید ثانی در روشن شدن این عبارت این‌گونه بیان می‌دارد: «ای قتل الوارث المورث مانع من الارث اجمالاً مقابله بنقیض مقصوده.» (عاملی، بی‌تا: ج ۸، ۳۱) و دلیلش را حدیث پیامبر (ص) که فرمودند: «لَا مِيرَاثَ لِلْقَاتِلِ...» (کلینی، بی‌تا: ج ۷، ۱۴۱) برای قاتل میراثی نیست، ذکر می‌کند.

در حدیثی دیگر از پیامبر (ص) آمده است: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَإِنَّهُ لَا يَرِثُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ غَيْرُهُ» و «الْحِكْمَةُ الْكُلِّيَّةُ فِيهِ أَنَّهُ لَوْ وَرَّثْنَا الْقَاتِلَ لَمْ يَأْمَنَ مُسْتَعَجِلُ الْإِرْثِ أَنْ يَقْتُلَ مَوْرَثَهُ فَاقْتَضَتْ الْمَصْلَحَةُ حَرْمَانَهُ مُؤَاخَذَةً لَهُ بِنَقْضِ مَطْلُوبِهِ.» (عاملی (شهید ثانی)، بی‌تا: ج ۱۳، ۳۶) قاتل از ارث محروم است. اولاً، به علت حدیثی نبوی که فرمود: کسی که مورث خود را بکشد از ارث او محروم خواهد شد و برای او میراثی وجود نخواهد داشت. هر چند که شخص قاتل تنها ورثه او باشد.

ثانیاً اگر این محرومیت وجود نمی‌داشت، وارثی که برای بردن ارث عجله دارد اقدام به کشتن مورث خود می‌کند. از این جهت، مصلحت ایجاب می‌کند که چنین قاتلی باید از ارث محروم گردد و برخلاف میل شان باوی رفتار شود. بنابراین، فلسفه این محرومیت علاوه بر روایات وارده از رسول گرامی اسلام جلوگیری از به قتل رسیدن مورث به دست ورثه او است. از آنجایی که بعضی از ورثه‌ها مایلند که با کشتن

مورث خود، به ارث او برسند و در بیش تر موقع هدف و انگیزه قتل نیز همین است، لذا محروم کردن این چنین ورثه‌ای از ارث، بسیار منطقی و مؤثر است. در حقیقت، در این جا به شخصیت مجرم و قصد او توجه صورت گرفته و تناسب بین جرم و مجازات نیز رعایت شده است؛ که با منطق عدالت کیفری کاملاً سازگاری دارد. البته محرومیت از ارث مربوط به جایی است که قتل عامدانه بوده و به غیر حق باشد.

با توجه به انواع قتل عمد، شبه عمد و خطا، حکم هریک از این نوع قتل‌ها بیان می‌شود. فقهای شیعه قتل عمدی عدوانی که مجازات آن قصاص است را موجب حرمان از ارث می‌دانند و اختلافی در این امر نیست. (علامه حلی، بی تا: ج ۹، ۶۶)

در قتل خطای محض قاتل سوءنیتی ندارد و بر فرض وجود قصد، فرض بر عدم قصد است. با این حال در این که آیا این نوع قتل موجب محرومیت از ارث است یا خیر؟ اختلاف است. ظاهراً در بین فقیهان، ابن ابی عقیل قتل خطایی را مانع از ارث می‌داند و علامه در مختلف نیز به از وی نقل کرده است.<sup>۱</sup> اکثر فقیهان، معتقدند: قتل خطایی مطلقاً مانع از ارث نیست و قاتل خطایی مانند سایر ورثه از ماترک و از دیه ارث می‌برد. علامه در مختلف ادعا کرده است که تنها شیخ مفید و سلار، قایل به این قولند. (همان، ۶۴) شیخ مفید در مقنعه می‌نویسد: «قاتل العمد لا یرث المقتول إذا کان نسیبه. و یرثه إذا قتله خطأ غیر مذنب، لانه لم یتعمد لله خلافاً، و لا أوقع بقتله له معصیه»، به اعتقاد علامه در مختلف، از اطلاق عبارت مفید برمی آید که قاتل خطایی مطلقاً ارث می‌برد حتی از دیه‌ای که خود محکوم به پرداخت آن است، لیکن با تعمق در عبارت مفید ظاهر می‌شود که در عبارت ایشان، قرینه‌ای که بیان‌گر این معنا باشد، مشاهده نمی‌شود. علاوه بر این که محقق در شرایع از قول مفید، عدم توارث از دیه (قول سوم) را نقل می‌کند. (محقق حلی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۸۱۶)

<sup>۱</sup> «لایرث عند آل الرسول (ص) القاتل من المال شیئاً، لانه إن قتل عمداً فقد أجمعوا علی انه لایرث، و ان قتل خطا کیف یرث و هو یرث منه الدیه». (همان، ۶۵)

دسته‌ی دیگر از فقیهان معتقدند: قاتل خطایی از ترکه ارث می‌برد، اما از دیه ارث نمی‌برد. از جمله طرف‌داران این قول، شیخ طوسی، ابن جنید، ابوصلاح، ابن براج، ابن حمزه، ابن زهره، ابن ادريس و سید مرتضی‌اند که ادعای اجماع کرده‌اند. (حلی، پیشین: ۶۷)

برخی فقیهان قتل شبه عمد را ملحق به عمد و برخی نیز به قتل خطایی ملحق کرده‌اند. ابن جنید آن را ملحق به عمد دانسته و قاتل را از ارث محروم می‌داند. (همان، ۶۴) علامه در قواعد آن را ملحق به عمد دانسته است. (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ۳۴۷) لیکن در مختلف، با تغییر موضع، حکم به الحاق شبه عمد به خطا کرده است. (حلی، پیشین: ج ۹، ۶۸) فخرالمحققین در مقام داوری بین این دو نظریه در ایضاح، با این استدلال که الف و لام در واژه‌ی «القاتل» که در روایت آمده، برای جنس بوده و مفید عموم است که تمامی قاتلان اعم از عمد و غیرعمد را شامل می‌شود، لیکن این عموم با روایات دیگری در مورد قتل خطایی تخصیص خورده است، اما قتل عمد و شبه عمد تحت این عموم باقی است. لذا قتل شبه عمد از این حیث ملحق به عمد بوده و مرتکب قتل شبه عمد نیز از ارث محروم است. (فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ۱۸۲)

در مقام داوری بین این دو نظر باید گفت: نظر دوم که قتل شبه عمد را ملحق به خطا می‌نماید، قابل دفاع و با اصول حقوقی سازگارتر است؛ چرا که قتل شبه عمد و خطای محض در دیگر احکام به دیه و عدم وجود سوء نیت در مرتکب مشترک‌اند.

#### ۲.۱.۲. محرومیت از ازدواج

در باب نکاح علاوه بر محارم نسبی و سببی، مواردی دیده می‌شود که فرد به علت مرتکب شدن عمل مجرمانه‌ای، از ازدواج با زن معینی محروم می‌شود. علت این محرومیت، حرمت ابدی است که به دنبال عمل ارتكابی به وجود آمده است، که برخی از موارد آن عبارتند از: تزویج در حال عده، تزویج در حال احرام، زنا با زن شوهردار، لعان و عمل لواط. در موارد مذکور، عدم صحت عقد نکاح به‌عنوان ضمانت مدنی و حرمت ابدی، به‌عنوان اثر تبعی عمل ارتكابی پیش بینی شده است.



## ۱.۱.۲. علل محرومیت از ازدواج

### الف. جرم زنا

محرومیت از ازدواج از مجازات تبعی است که در فقه شیعه به آن تصریح شده است و دارای علل و اسباب مختلفی است که یکی از این عوامل، زنا با زن شوهردار است. اعمال مجازات تبعی برای جرایم منافی عفت، نشان از اهمیت این جرایم نزد شارع مقدس دارد. زنا با زن شوهردار باعث حرمت ابدی بین زانی و زانیه است. مسئله از نظر اقوال مسلم و اجماعی است و فقط مرحوم محقق در شرایع توقف کرده است.

مرحوم محقق ثانی در جامع المقاصد به اجماع اصحاب بر حرمت ابدی ازدواج در زنا با زن شوهردار و ازدواج در عده‌ی رجعی تصریح کرده است. (محقق ثانی، ۱۴۱۴: ج ۱۲، ۳۱۴)

مرحوم فاضل هندی نیز در کشف اللثام می‌نویسد: «اصحاب به حرمت ابدی ازدواج با زن شوهردار و ازدواج در عده‌ی طلاق رجعی قطع دارند.» (اصفهانی، ۱۴۱۶: ج ۷، ۱۸۵) مگر محقق در کتاب شرایع، البته ایشان مخالفت نکرده بلکه توقف کرده است. چنانچه ازدواج از روی علم باشد و نزدیکی صورت پذیرد، اتفاق فقیهان امامیه بر حرمت ابدی است؛ چرا که این عمل، زنا با زن شوهردار بوده و تحت همین عنوان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. اگر مردی با علم با زن شوهردار زنا کند دیگر تا ابد نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند. زنی هم که در عده‌ی طلاق رجعی قرار دارد در حکم زن شوهردار است.

هم‌چنین است عدم حرمت ابدی در فرضی که نکاح از روی جهل بوده و نزدیکی نیز واقع نگردیده است، لیکن محل تضارب آرا فرضی است که یکی از دو عنصر «جهل» و «عدم دخول» مفقود باشد؛ یعنی فرض نکاح با علم به حرمت و زوجیت، بدون نزدیکی و نیز نکاح با فرض جهل به حکم یا موضوع، که منجر به نزدیکی

گردیده‌است. آیت‌الله روحانی در فقه‌الصادق صورت‌های هشت‌گانه‌ی این بحث را تشریح کرده‌است.<sup>۱</sup>

هم‌چنین است زنا با زنی که در عده‌ی طلاق رجعیه باشد؛ زیرا در این نوع عده بین زوجین فراق کامل محقق نشده و زن در عده‌ی طلاق رجعی در حکم همسر است. در بین فقیهان امامیه این حکم به ظاهر مخالفی ندارد. برخی از فقیهان، این مطلب را به مشهور نسبت داده‌اند، لیکن شهید ثانی در مسالک این نسبت را ناشی از فقدان نص صریح در مقام دانسته است. (عاملی، ۱۴۱۳: ج ۷، ۳۴۲) فقیهان معاصر نیز در این مطلب اختلاف ندارند. از این رو، در کتاب عروه‌الوثقی ذیل این مسئله اختلافی نقل نشده و حاشیه‌ای بر آن مرقوم نگردیده است.

مرحوم خوئی<sup>(ره)</sup> نیز در کتاب نکاح ادعای اجماع کرده‌است.<sup>۲</sup> اما این مسأله در میان فقیهان اهل سنت مورد اختلاف است؛ برخی به حرمت ابدی حکم کرده‌اند. (ابن قدامه، [بی‌تا]: ۹، ۱۴۰) و برخی دیگر، نکاح در زمان عده را موجب حرمت ابدی نمی‌دانند.<sup>۳</sup> حکم به حرمت ابدی در زنا با ذات‌البعل، از اختصاصات فقه امامیه است و ائمه‌ی اربعه‌ی عامه زنا با چنین زنی را موجب حرمت ابدی نمی‌دانند. (علم‌الهدی، ۱۴۱۵: ۲۶۲)

<sup>۱</sup> «و یحرم العقد علی ذات البعل اجماعاً، اما وضعاً فلما یأتی، و اما تکلیفاً فلاستلزام تحریم التعریض بالخطبه فی العده الرجعیه کما یأ تی تحریمه بطروق اولی... و هل تحرم علیه به مؤبداً ام لا؟ فیہ صور، إذ تاره یعلم الزوج بانها ذات بعل، و اخری لایعلم و كذلك المرأه و علی التقدیرین أوالاربعه، تاره یدخل بها و اخری لایدخل. اما صوره عدم الدخول مع الجهل ای جهل الزوج فعن المسالک لا اشکال فی الحل و فی الریاض دعوی الاجماع علیه من غیر فرق فی ذلک بین علمها و جهلها، اما صوره العلم و الدخول فالظاهر انه لا کلام بینهم فی التحريم و فی الریاض: فلا خلاف فی التحريم و اما فی صوره العلم و عدم الدخول الجهل مع عدم الدخول، فخلاصه نسب الحکم بالحل الی الاکثر فی الریاض».

(روحانی، ۱۴۱۲: ج ۲۱، ۲۷)

<sup>۲</sup> «أن المسأله اجماعیه و لاختلاف فیها بین المسلمین قاطبه.» (خوئی، ۱۴۱۰: ج ۱، ۲۰۳)

<sup>۳</sup> عبدالله ابن قدامه در کتاب المغنی می‌نویسد: «و له أن ینکحها بعد انقضاء العدتین یعنی للزوج الثانی أن یتزوجها بعد قضاء العدتین.» (ابن قدامه، بی‌تا: ج ۹، ۱۲۲)

## ب. جرم لواط

لواط به معنای هم‌جنس بازی مردانه و بردوقسم ایقابی و تفضیدی است. اگر لواط موجب دخول گردد، ایقابی در غیر این صورت تفضید خواهد بود. بر حرمت تکلیفی این عمل اتفاق است. به اعتقاد فقیهان امامیه، لواط موجب محرومیت از ازدواج است. (علامه حلی، ۱۴۱۳: ج ۳، ۳۲) اگر دو نفر با همدیگر عمل زشت لواط را انجام دهند و لو این‌که به اندازه حشفه هم دخول انجام شده باشد، مادر ملوط هرچه بالارود و دختر آن هرچه پایین آید و خواهرش نیز برلائط حرام مؤید می‌شود و در این حکم فرقی ندارد که مر تکبان این عمل ناشایست هردو صغیر باشند یا این‌که یکی صغیر و دیگری کبیر باشد. (رستمی غازی، واعظی، پیشین: ۸۶) وقتی لواط موجب حرمت است که جلوتر از عقد باشد و اما لواطی که بعد از ازدواج، باشد موجب حرمت نمی‌شود و ازدواج را باطل نمی‌کند. (خمینی، پیشین: ۳)

برخی از فقیهان به وضوح از موارد مشابه موارد فوق، به حرام بودن نکاح از باب تأدیب تعبیر نموده‌اند. (خویی، ۱۴۱۰: ج ۱، ۱۹۲) البته این حرمت تأدیبی را محدود در موارد فوق ندانسته و شامل مواردی دیگری هم‌چون حرمت ناشی از لعان و طلاق در مرحله نهم نیز دانسته‌اند.

در بین اهل سنت، مشهور بر عدم حرمت است، گرچه برخی از مذاهب اهل سنت لواط را باعث حرمت می‌دانند. (ابن قدامه، بی‌تا: ج ۷، ۴۸۴)

### ۲.۲. محرومیت از برخی حقوق قضایی

گاهی فرد به دلیل جرمی، از برخی حقوق اجتماعی در فقه محروم می‌شود. در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌گردد:

#### ۱.۲.۲. محرومیت از حق ادای شهادت

از جمله مواردی که در کتاب‌های فقهی مطرح شده، محرومیت از ادای شهادت در محضر حاکم شرع و محکمه است؛ به این معنا که بعضی از اشخاص این حق را ندارند که در دعاوی قضایی به نفی یا اثبات چیزی شهادت دهند و در صورت اقدام به چنین کاری، شهادت شان پذیرفته نمی‌شود. محرومیت از حق ادای شهادت، به

عنوان یکی از مصادیق حقوق اجتماعی اشخاص مطرح است که در بعض موارد، فرد از این حق مسلم و قطعی خود محروم می‌گردد. مجازات تبعی محرومیت از حق ادای شهادت، در جرایم زیر پیش‌بینی شده است.

#### الف. جرم شراب‌خواری

حرمت شرب خمر از ضروریات دین اسلام و مورد قبول همه‌ی فرقه‌های اسلامی است و علاوه بر عقاب اخروی، دارای مجازات حدی هشتاد ضربه تازیانه است. برخی عدم قبول شهادت شراب‌خمر را از باب محرومیت وی از حقوق اجتماعی دانسته‌اند. (دانش‌پژوه، ۱۳۷۸: ۷۱) محقق حلی در شرایع می‌نویسد: «شارب مسکر شهادتش رد شده و حکم به فسق او می‌گردد.»<sup>۱</sup> هم‌چنین است فاضل هندی در کشف‌اللتام. (محقق حلی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۹۱۳)

آن‌چه در تعابیر فقیهان جالب توجه است، حکم به فسق شراب‌خمر است؛ به‌ویژه عبارت کشف‌اللتام که حکم به فسق را مقدم بر رد شهادت آورده است. از این رو، به نظر می‌رسد عدم قبول شراب‌خمر، به‌عنوان محرومیت وی از ادای شهادت به‌عنوان یک مجازات نیست بلکه به این جهت است که شراب‌خمر فاسق بوده و فسق، موجب فقدان عدالت، که شرط اساسی شاهد است، می‌شود.

در صورتی‌که کسی شراب‌خواری کند و بعداً جرم او در محکمه نیز به اثبات برسد و حد نیز بر او تطبیق گردد، چنین شخصی از حق طبیعی خود که دادن شهادت باشد محروم می‌گردد. محرومیت وی از ادای شهادت به‌عنوان مجازات تبعی، بر مجازات اصلی حد (۸۰ تازیانه) اضافه می‌شود. در این باره آمده‌است: شهادت شراب‌خوار مورد قبول واقع نمی‌شود و با مرتکب شدن شرب مسکر به فاسق بودن او حکم می‌شود. (محقق حلی، ۱۳۸۹: ۱۲۸)

<sup>۱</sup> «شاربُ المُسکر تُردُّ شهادته و یفسقُ» (محقق حلی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۹۱۳)

## ب. جرم قذف

یکی از جرایمی که باعث می‌شود، شخص از حق شهادت دادن در محضر قاضی محروم شود عمل قذف است. قذف در اصطلاح فقهی، نسبت دادن عمل زشت و ناروای زنا یا لواط به یک شخص مسلمان عقیف است. در صورتی که فرد قاذف از اثبات مدعای خود با ادله معتبر شرعی عاجز باشد، وی به مجازات قذف محکوم می‌گردد. مجازات قذف که از حدود شرعی به حساب می‌آید ۸۰ تازیانه است. با توجه به اهمیت حفظ حرمت افراد در جامعه اسلامی، برای این جرم علاوه بر مجازات اصلی تازیانه، مجازات تبعی محرومیت از حق ادای شهادت نیز بر شخص قاذف پیش بینی شده است.

در علت عدم قبول شهادت قاذف اختلاف نظر است بدین مفهوم که آیا این امر ناشی از زوال یکی از شرایط شاهد است و یا مجازات تبعی به شمار می‌رود؟ مجازات تبعی قذف عبارت است از حکم به فسق قاذف و عدم قبول شهادت او؛ این مجازات در کتاب‌های فقهی امامیه<sup>۱</sup> و احناف<sup>۲</sup> مطرح گردیده است. عالمان شیعه و سنی در این جا، اتفاق نظر دارند که مرتکب قذف، بعد از آن که حد بر او جاری شد و توبه نکرد، شهادتش قبول نمی‌گردد؛ چون که فسق، عدالت را از بین می‌برد و عدالت شرط قبول شهادت است. اما در صورتی که توبه کند، عالمان شیعه گفته‌اند: شهادتش قبول می‌شود، اعم از این که قبل از مجازات توبه کند یا بعد از آن، ولی حنفی‌ها معتقدند: اگر قاذف، قبل از آن که حد بر او جاری گردد، توبه کند، شهادتش قبول می‌-

<sup>۱</sup> امان لم یحقق قذفه، فقد تعلق بقذفه ثلاثة أحكام، وجوب الجلد و رد الشهاده و التفسیق لقوله فان تاب القاذف، لم یسقط الجلد بالتوبه، و زال فسقه بمجرد التوبه بلاخلاف، وهل تسقط شهادته ابدا فلا تقبل أم لا؟ فعندنا و عند جماعه لا تسقط، بل تقبل بعد ذلك». محمد بن منصور بن احمد بن ادريس حلی، سرائر، قم: مؤسسه ی النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق، ص ۲۳۴.

<sup>۲</sup> وهبه الزحیلی، الفقه، الاسلامی، وادلته، دمشق، دارالفکر، بی تا، ج ۷، ص ۳۳۷: « حد القذف مقدر بثمانین جلده بنص الآیة السابقه و یضم إليه عقوبه أدبیه أخرى هی رد الشهاده و التفسیق، فلا تقبل شهادته بعدئذ إلا إذا تاب فی رأی غیر الحنفیه».

شود؛ چون تا وقتی که بر او اجرای حدّ نشده، صفت فسق را پیدا نمی‌کند تا مانع از قبول شهادتش شود، ولی بعد از اجرای حدّ شرعی ولو توبه کند، شهادتش به صورت همیشگی قبول نمی‌شود، آن‌هم به دو دلیل: نخست این‌که صراحت آیه قرآن است: «ولا تقبلوا لهم شهاده ابدأ» (نور/ ۴) دوم، از آن‌جا که قاذف با زبان خود باعث آزار و رنجش خاطر مقذوف می‌گردد، خداوند ثمرهٔ زبان او را که عبارت باشد از نفوذ کلام به‌عنوان مجازات، از او سلب کرده‌است. (الصاغر ج۱، ۱۴۲۰: ج ۲، ۳۰۶)

به‌لحاظ این‌که حیثیت افراد بالاترین سرمایهٔ معنوی زندگی به حساب می‌آید، اسلام در حرمت نهادن به آن نهایت توصیه را کرده و آسیب رساندن بر آن را محکوم کرده است. یکی از اقدامات و رفتارهایی که حیثیت و اعتبار اجتماعی انسان را مورد تعرض و تجاوز قرار می‌دهد و خسارات جبران‌ناپذیری را بر او تحمیل می‌کند، قذف انسان است. اسلام با مرتکب قذف با شدت برخورد کرده و رفتار او را از گناهان کبیره محسوب کرده و قاذف را به مجازات دنیوی و اخروی اخطار داده است. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصِنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» کسانی که به زنان با ایمان، عفیف و بی‌خبر از کار بد تهمت بستند، محققاً در دنیا و آخرت ملعون شدند و هم آنان به عذاب سخت معذب خواهند شد. (نور/ ۲۳)

فقیهان مسلمان نیز با توجه به آیات قرآن و روایات، حکم به حرمت قذف داده‌اند؛ چنان‌که یکی از فقیهان می‌گوید: «قذف حرام است به تصریح قرآن، حدیث و اجماع». (سیوری حلی، بی‌تا: ۴، ۳۵۸) فقیهان مذهب حنفی نیز فتوا به حرمت قذف داده‌اند، ولی در کبیره بودن قذف دچار اختلاف شده‌اند؛ برخی قذف را مطلقاً از گناهان کبیره دانسته‌اند (محمود طهماز، ۱۴۲۰: ج ۱، ۲۷۰) و برخی دیگر، معتقدند: اگر قذف آشکارا و در محضر کسی انجام گردد از گناهان کبیره است، ولی اگر قذف در خلوت صورت گیرد، از گناهان صغیره است. بعضی نیز اعتقاد دارند: این‌که قذف از گناهان کبیره است مطلقاً و لکن اگر در خلوت انجام گیرد، کیفر حدّ ندارد، بلکه تعزیر می‌شود. برخی دیگر، نیز قائلند: اگر قذف کننده به گفتارش صادق باشد، در خلوت از گناهان

صغیره است اما اگر کاذب باشد، مطلقاً هم در محضر و هم در خلوت از گناهان کبیره است. (ابن عابدین، بی تا: ج ۴، ۴۴)

در هر حال، از آنچه بیان شد روشن می‌گردد که حکم تکلیفی قذف که حرمت باشد نزد فقیهان مسلمان، اجماعی، مسلّم و روشن است. قذف از جمله جرایم حدی و حق الناسی است که با رضایت مقذوف منتفی گردیده و به ورثه‌ی مقذوف نیز به ارث می‌رسد. با توجه به اهمیت حفظ حرمت افراد در جامعه‌ی اسلامی، برای این جرم نیز مجازات تبعی پیش‌بینی شده است.

### ج. جرم تکدی‌گری

از جمله جرایمی که محرومیت از ادای شهادت را به دنبال خواهد داشت عمل تکدی‌گری است. فقیهان امامیه این مورد را از مصداق تهمت شمرده و آن را در مباحث «عدم وجود تهمت» بیان کرده‌اند. علامه در مختلف‌الشیعه به نقل از شیخ الطائفه در نهاییه می‌نویسد: شهادت سایی که در منازل و در بازارها گدایی می‌کند پذیرفته نیست.<sup>۱</sup> (علامه حلی، ۱۴۱۲: ۳۱۲) ابن ادریس شرط ممنوعیت از ادای شهادت را مختص به موردی می‌داند که شخص تکدی‌گری را حرفه‌ی خود قرار داده باشد و اگر چنانچه فردی در مواقع ضرورت و از باب احتیاج اقدام به گدایی نماید، این امر مانع از پذیرش شهادت وی نخواهد گردید.<sup>۲</sup> (ابن ادریس الحلی، ۱۴۱۰: ج ۲، ۱۲۲)

آیت‌الله خویی<sup>(ره)</sup> در این باره می‌گوید: شهادت سایی که تکدی را حرفه‌ی خود قرار داده است، مورد قبول نیست.<sup>۳</sup> منظور از «السائل بالكف» سایی است که هر روز به این کار مشغول است و در کوچه و بازار به گدایی می‌پردازد و تکدی‌گری را شغل و حرفه‌ی اصلی‌اش قرار داده و از این راه زندگی‌اش را می‌گذراند؛ زیرا منصرف از این

<sup>۱</sup> «لا تقبل شهادة السائلین علی أبواب الدور وفي الأسواق»

<sup>۲</sup> «لا يجوز شهادة السائلین علی أبواب الدور وفي الأسواق، و ان كانت شرائط العدالة فیهم حاصله، إلا أن ذلك یختص بمن یكون ذلك عادته و صناعته و یتخذ ذلك حرفه و صناعه و بضاعه فأما من أوجته ضروره مجحفه فی بعض الأحوال فلا ترد شهادته بحال لأنه لا دلیل علی ذلك».

<sup>۳</sup> «لا تُسمع شهادة السائل بالكف المتخذ ذلك حرفه له»

لفظ همین معناست و کسی را که از باب ضرورت این کار را می‌کند شامل نمی‌شود.  
(خوبی، ۱۴۲۲: ج ۱، ۱۲۰)

مالک معتقد است: شهادت کسی که از روی ضرورت گدایی می‌نماید، مانند کسی است که در شهر غریب بدون مخارج مانده؛ چرا که چنین فردی از روی ناچاری و ضرورت اقدام به گدایی می‌کند. اما اگر با وجود تمکن مالی گدایی کند، شهادت وی پذیرفته نیست. به نظر مالک، شهادت متکدی چنانچه عادل باشد در اموال ناچیز پذیرفته است، اما در اموال زیاد و با ارزش، شهادت متکدی قبول نیست. (واحدی‌زاده و جبّاری، ۱۴۹)

#### د. جرم قمار بازی

قماربازی از اعمال حرام است که مرتکب آن حسب قاعده‌ی کلی «التعزیر لکل عملٍ مُحَرَّمٍ» مستوجب مجازات است. علاوه بر مجازات مقرر در شرع اسلام، برخی از فقیهان، از جمله حضرت امام خمینی<sup>(ره)</sup> حکم به عدم قبول شهادت قمار باز کرده‌اند.<sup>۱</sup> (خمینی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۴۴۲) به رغم تصریح این دسته از فقیهان مبنی بر این که عدم قبول شهادت قمار باز به‌عنوان مجازات تبعی است، لکن به‌نظر می‌رسد مخدوش بودن عدم عدالت قمار باز موجب عدم قبول شهادت وی است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰: ۴۷۳)

قرآن کریم در باب حرمت قمار می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتّما الخمر والمیسر و لانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا شراب، قمار، بت‌ها، تیرهای قرعه قمار، پلیدی و اختراع شیطان است پس از آن دوری کنید تارستگار شوید. (مائده/۹۰) هم‌چنان‌که فقیهان، عدم قبول شهادت قمار باز را در کتاب «الشهادات» و در مبحث «القول فی صفات الشهود» مطرح کرده‌اند. برخی نیز

<sup>۱</sup> «و أما اللعب با الرهان فهو قمار حرام لاتقبل شهاده من فعل ذلك».



قمار به همراه شرط بندی را مانع عدالت دانسته و عدم قبول شهادت قمار باز را به جهت از بین رفتن عدالت می‌دانند.<sup>۱</sup> (طباطبایی، ۱۴۱۲: ج ۲، ۴۳۰)

۵. شهادت کذب

شهادت کذب از جمله اعمال خلاف شرع است که دارای اثر وضعی و موجب ضمان است و به اصطلاح فقیهان، هم حرمت تکلیفی دارد و هم حرمت وضعی. به اعتقاد فقیهان امامیه، شهادت کذب موجب محرومیت شاهد از ادای شهادت است. در این مورد گفته شده است: هرکس شهادت کذب در مال یا قصاص بدهد، لازم است پرداخت دیه‌ی مقتول و رد مال و پس از آن، شهادت وی قبول نخواهد شد. (ابن بابویه قمی، ۱۴۰۶: ۲۶۳) هم‌چنین گفته شده است: تشهیر شاهد کذب در شهر خود و اطراف آن واجب است تا از شهادت وی اجتناب نمایند. (نراقی، ۱۴۱۵: ج ۱۸، ۴۳۲) نقل شده است که رویه‌ی ابوحنیفه بر آن بود که وی را تعزیر نمی‌کرد، مگر این‌که تشهیر می‌کرد.<sup>۲</sup> (همان، ۱۳۴)

### ۳.۱.۲. محرومیت از حق اجرای حدود

هم‌کاری و مشارکت مردم در یک جامعه‌ای اسلامی برای اجرای مجازات نشان دهنده دیدگاه مشارکتی سیاسی جنایی اسلام است، همان‌گونه که در فقه جزایی نیز آمده: بهتر است حاکم شرع مردم را از زمان اجرای حد با خبر نماید و ضروری است تعدادی از مؤمنان که تعداد شان کم‌تر از سه نفر نباشند در حین اجرای حد حضور داشته باشند. اما فردی که خود حدی از حدود الهی برگردن اوست حق جاری کردن حد را ندارد. البته برخی از فقیهان، این منع را حمل بر کراهت کرده‌اند و بعضی دیگر، تصریح کرده‌اند: با توجه به این‌که روایات مختلفی در این باب وارد شده و اصل در

<sup>۱</sup> مرحوم طباطبایی صاحب ریاض، در کتاب ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل می‌فرماید: «واما اللعاب بها بالرهان علیها فقادح فی العداله».

<sup>۲</sup> «وکان أبوحنیفه لایری علی شاهد الزور تعزیراً غیراً أنه یبعث به إلی سوقه إن کان سوقياً و إلی مسجد قومه إن کان من العرب فیقول القاضی یقرئکم السلام و یقول إنا و جدنا هذا شاهدزور فاحذروه و حذروه الناس».

نهی نیز دلالت بر تحریم دارد، بر حرام بودن اجرا کردن حد توسط فردی که حد بر گردن اوست حکم داده‌اند. (خویی، ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۲۲)

بنابراین، بر قاضی لازم است که به مجریان حد بیان کند که در صورتی که خود مرتکب حدی شده و مجازات آن را نکشیده‌اند نمی‌توانند حد را اجرا نمایند. محرومیت از اجرای حدود خود می‌تواند به‌عنوان مصداقی از محرومیت از مشارکت در عرصه اجتماعی به شمار آید که به علت جرم حدی بر مرتکب تحمیل می‌شود و از این جهت می‌تواند مجازات تبعی به حساب آید.

### ۳.۲. محرومیت از حقوق خانوادگی

برخی از جلوه‌ها و مصداق مجازات تبعی در فقه اسلامی خاصی جرم ارتداد است از این رو، هرکس مرتد شود علاوه بر مجازات اصلی آن از برخی حقوق که متعلق به یک خانواده است به‌عنوان مجازات تبعی محروم می‌گردد.

ارتداد به معنای بازگشت به کفر پس از اسلام است. فقیهان در زمینه ارتداد برحسب این‌که مرتد مرد و یا زن باشد یا این‌که مرتد فطری باشد یا ملی، فرق گذاشته‌اند. مقصود از مرتد فطری فردی است که حداقل یکی از والدین او در حین منعقد شدن نطفه، مسلمان بوده و این شخص بعد از رسیدن به سن تکلیف اظهار اسلام کرده لیکن بعد از آن، از اسلام برگشته‌است، اما مرتد ملی کسی است که والدین او در هنگام منعقد شدن نطفه‌ی او، کافر بوده و او پس از رسیدن به سن بلوغ اظهار کفر نماید و دوباره مسلمان شود و بعد از آن از اسلام برگردد. (خمینی، ۱۴۱۲: ۳۲۹)

شرایط اعمال مجازات اصلی مرتد با توجه به نوع ارتداد آن متفاوت است، اما در اعمال مجازات تبعی تقریباً همسان هستند.

### ۱.۳.۲. محرومیت‌های ویژه ارتداد

#### الف. انفساخ نکاح

از مجازات‌های تبعی ارتداد، حصول جدایی میان مرتد و همسر وی است. انفساخ عقد و نوع عدّه با توجه به نوع ارتداد، جنسیت مرتد و مدخوله، یا غیرمدخوله بودن زوجه متفاوت است؛ چنان‌چه زوجه‌ی مدخوله، مرتد فطری یا ملی شود و نیز مرد

مرتد ملی شود، انفساخ نکاح صورت می‌گیرد، لکن زوجه عدّه‌ی طلاق رجعی (سه طهر) را نگه می‌دارد و چنانچه در این مدت فرد توبه نماید و به اسلام بازگردد، رابطه‌ی زوجیت برقرار می‌شود؛ زیرا در این سه فرض، فراق کامل صورت نگرفته و رابطه‌ی زوجیت به کلی منقطع نگردیده است؛ به عبارتی، نکاح به صورت معلق درآمده است. لیکن اگر زوجه غیرمدخوله باشد، از حین ارتداد مباینت کامل حاصل می‌شود و در صورت توبه نیز رابطه‌ی زوجیت برقرار نخواهد شد. (حلی، بی‌تا: ج ۲، ۱۸۹)

در ارتداد فطری چنانچه مرتد مرد باشد، انفساخ عقد و انقطاع رابطه‌ی زوجیت کامل بوده و با توبه‌ی مرتد رابطه‌ی زوجیت برقرار نخواهد شد و زوجه ملکف است عدّه‌ی وفات نگه دارد.

فقیهان عامه نیز در اصل انفساخ عقد به‌عنوان یکی از آثار ارتداد هم عقیده هستند به‌ویژه زمانی که زوجه غیرمدخوله باشد؛ به نحوی که عبدالرحمان ابن قدامه در شرح کبیر آن را منتسب به عامه‌ی اهل علم می‌داند. (ابن قدامه، [بی‌تا]: ۷، ۶۰۱) لیکن زوجه‌ی مدخوله تحت هرشرایطی (اعم از این که زوج یا زوجه مرتد ملی یا فطری شود، زوجه باید عدّه‌ی طلاق نگه دارد و ادامه‌ی نکاح متوقف برعدّه است؛ چنانچه در طول ایام عدّه، مرتد توبه کند و مجدداً اظهار اسلام نماید، نکاح کماکان باقی می‌ماند و در غیر این صورت منفسخ می‌شود.

تفاوت اهل سنت و امامیه آن است که در فقه امامیه، انفساخ عقد پس از انقضای عدّه است. در حالی که به اعتقاد فقیهان شیعه، انفساخ عقد به محض ارتداد واقع می‌شود. برخی از اهل سنت نیز در این زمینه با شیعه موافق‌اند. از جمله گفته‌اند: اگر یکی از زوجین پس از دخول مرتد شود، نکاح متوقف برعدّه‌ی زوجه می‌ماند، اگر مرتد پیش از انقضای عدّه بازگشت، نکاح هم‌چنان باقی است. چنانچه پیش از اسلام آوردن مرتد عدّه منقضی‌شود، جدایی از زمان انقضای عدّه حاصل می‌گردد. (نووی دمشقی، بی‌تا: ج ۱۶، ۳۱۶)

## ب. سلب دارایی

سلب دارایی‌های مرتد و انتقال آن به ورثه در بین فقیهان شیعه مورد اتفاق است، اما اهل سنت در خصوص منتقل الیه اختلاف نظر دارند. در فقه امامیه، سلب دارایی مرتد بسته به نوع ارتداد و جنسیت فرد متفاوت است. بدین توضیح که چنانچه مرتد زن باشد، اعم از فطری یا ملی، هم‌چنین در ارتداد ملی مرد، اموال فرد از وی گرفته نمی‌شود و سلب دارایی به‌عنوان مجازات تبعی، تنها در فرضی است که مرتد مرد و نوع ارتداد فطری باشد. (حلی، بی‌تا: ج ۲، ۱۸۹)

عالمان عامه نیز یکی از مجازات‌های تبعی ارتداد را سلب حق مالکیت می‌دانند، لیکن در خصوص منتقل الیه اموال، اختلاف دارند. برخی مانند امام شافعی معتقدند: اموال مرتد به ورثه‌ی وی منتقل نمی‌شود، بلکه از انفال محسوب می‌شود و به بیت‌المال تعلق می‌گیرد. برخی دیگر، بر این عقیده‌اند: اگر مرتد پس از ارتداد به هردینی گروید، اموال وی نیز به آن‌ها می‌رسد؛ چنانچه مسیحی شد، به مسیحیان می‌رسد و چنانچه به دین یهود گروید، متعلق به یهودیان است. دسته‌ی سوم مانند ابوحنیفه معتقداند: اموالی که پیش از ارتداد کسب کرده، به ورثه منتقل می‌شود، ولی اموالی که پس از ارتداد کسب می‌کند، از انفال و متعلق به بیت‌المال مسلمانان است. (نووی دمشقی، پیشین: ج ۱۶، ۵۹)

### ۲.۳.۲. محرومیت‌های ویژه عمل افضا

در این‌که مقصود از افضا چیست؟ در بین فقیهان اختلاف است؛ برخی مقصود از آن را یکی شدن منخرج حیض و غایط می‌دانند، در مقابل مشهور فقیهای آن را به یکی شدن منخرج حیض و بول تفسیر می‌کنند و اما افضا در اصطلاح فقیهان به آسیبی اطلاق می‌شود که باعث یکی شدن منخرج حیض و بول یا غایط می‌گردد. (اصفهانی، بی‌تا: ج ۷، ۱۹۲)

#### الف. حرمت ابدی مقاربت

قدر متیقن آن است که اگر مقاربت با زوجه‌ی صغیره موجب افضا شود، مقاربت با وی حرام است و زوج نمی‌تواند مجدداً با وی مقاربت کند. از مجازات تبعی افضا، تکلیف زوج به پرداخت نفقه‌ی زوجه تا زمان فوت است.

از مسائلی که در باب نکاح مورد بحث فقیهان است، صحت عقد صغیره است که مشهور فقیهان شیعه و به تبع آن قانون مدنی ایران، آن را تجویز کرده‌اند، اما در مورد جواز دخول نسبت به صغیره، اجماع فقیهان شیعه بر حرمت بوده و با استناد به روایات متواتر، وطی صغیره را حرام می‌دانند. (کرکی، پیشین: ج ۱۲، ۳۳۰) و با توجه به قاعده‌ی «التعزیر لکل عمل محرم»، این عمل مستوجب تعزیر است، لیکن بنا به نظر برخی فقیهان، این عمل به‌طور مطلق باعث حرمت ابدی است، اما مشهور برآنند که در صورت منجر شدن به افضا حرمت ابدی دارد. ظاهر عبارت شیخ طوسی در نهاییه همین است. (طوسی، بی‌تا: ۴۸۱) و ابن ادریس در کتاب سرائر می‌گوید: دخول پیش از تکمیل نه سال قمری به‌طور مطلق موجب تحریم ابدی است. (ابن ادریس، بی‌تا: ج ۲، ۵۳۰) مرحوم طباطبایی یزدی در متن عروۃ‌الوثقی و مرحوم آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله گلپایگانی و فروز آبادی در حاشیه‌ی خود بر عروۃ‌الوثقی، بنا بر احتیاط صرف دخول را موجب حرمت ابدی دانسته‌اند. (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷: ج ۵، ۵۰۳) سایر فقیهان شیعه دخول پیش از این سن را تنها در صورتی موجب حرمت ابدی می‌دانند که باعث افضا شده باشد.

#### ب. انفاق ابدی

از مجازات‌های تبعی افضا، تکلیف زوج به پرداخت نفقه‌ی زوجه تا زمان فوت است؛ اگرچه نزدیکی با وی بر زوج حرام است و این حکم در مواردی که زوجه پس از طلاق با شخص دیگری ازدواج نماید نیز جاری است. لزوم انفاق ابدی در افضا، امری مورد اتفاق است و از فقیهان کسی با آن مخالفت نکرده‌است. (نجفی، ۱۳۶۷: ج ۲۹،

(۴۲۶)

محقق کرکی در جامع المقاصد، پس از طرح مسأله‌ی وجوب انفاق مادام‌العمر و تشکیک در این موضوع که چنانچه زوجه پس از طلاق با زوج دیگری ازدواج نماید، آیا وجوب انفاق زوج اول به حال خود باقی است یا خیر؟ به لزوم انفاق نظر داده است. (کرکی (محقق ثانی)، ۱۴۰۸: ج ۱۲، ۳۳۳)

در مقابل، علمای اهل سنت، افضا را موجب مجازات اعم از حرمت وطی یا انفاق مادام‌العمر نمی‌دانند؛ شیخ طوسی در مبسوط به این اشاره کرده و این مسأله را از اختصاصات فقه شیعه می‌داند. (طوسی، بی‌تا: ج ۴، ۳۱۸) محی‌الدین نووی در روضه الطالبین از قول امام شافعی نقل می‌کند: در افضای زوجه، شوهر حق مجامعت ندارد تا بهبودی زوجه؛ به نحوی که در صورت مجامعت موجب افضا مجدد نگردد. (الدمشقی، بی‌تا: ج ۵، ۸۶۵)

### نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه در این پژوهش و تحقیق پیرامون موضوع مجازات‌های تبعی در فقه اسلامی مطرح شد، می‌توان نتیجه گرفت:

۱. مجازات تبعی مجازاتی است که به تبع مجازات اصلی و به صورت اتوماتیک، بر مجرم‌ان تحمیل می‌شود که امکان دارد حتی در رأی دادگاه نیز بیان نشود.
۲. در نظام کیفری اسلام مجازات به حدود، قصاص، دیات و تعزیرات تقسیم بندی شده است و بنابراین تعاریفی که از حد، قصاص و دیه در قانون ارائه شده است، مجازات تبعی از هیچ‌کدام از این سه مورد نخواهد بود. بنابراین، تنها تعزیرات است که می‌توان مجازات تبعی را در آن جای داد؛ زیرا تعزیر با توجه به معنای موسع خود این اقدامات را نیز در بر می‌گیرد که در جهت اصلاح و تأدیب مجرم صورت می‌گیرد.
۳. ادله مشروعیت مجازات تبعی در فقه شامل قرآن، سنت، بنای عقلا اختیارات حاکم و حکومت اسلامی است. در قرآن کریم می‌توان به مورد عدم قبول شهادت قاذف اشاره کرد و در سنت به محرومیت از ارث در قتل عمد، محرومیت از ایفای برخی نقش‌ها، محرومیت از ازدواج در عمل زنا و لواط، انفاق ابدی در افضا، محرومیت از

حق ادای شهادت به خاطر عمل شراب‌خواری، قذف، تکدی‌گری و قماربازی و در ارتداد به انفساخ نکاح، سلب دارایی اشاره کرد.

## فهرست منابع

### قرآن کریم

۱. ابن بابویه، علی قمی، فقه الرضا، مشهد، مجمع جهانی امام رضا(ع)، ۱۴۰۶ق.
۲. ابن عابدین، حاشیه ردّ مختار علی الدورالمختار شرح تنویر الابصار ابوحنیفه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ق.
۳. ابن قدامه، عبدالرحمان، شرح الکبیر، بیروت: دارالکتب العربی، [بی تا].
۴. ابن ادريس الحلّی، محمد بن منصور، سرائر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۵. اصفهانی، محمد بن حسن، کشف اللثام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۶. عاملی، محمد بن مکی، (شهید اول) المعه الدمشقیه، بیروت، دارالتراث - الدار الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۷. فخرالمحققین حلّی، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد، چاپ اول، ۱۳۸۷ق.
۸. محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، تهران، استقلال، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۹. علامه حلّی، حسن بن یوسف، إرشاد الأذهان، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۰. \_\_\_\_\_، مختلف الشیعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۱۱. \_\_\_\_\_، قواعد الاحکام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۲. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، نجف، [بی تا]، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
۱۳. خویی، سید ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۴. \_\_\_\_\_، منهاج الصالحین، قم، مدینه العلم، چاپ بیست و هشتم، ۱۴۱۰.
۱۵. دانش پژوه، وهاب، محرومیت از حقوق اجتماعی در حقوق کیفری ایران و فقه امامیه، (پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ۱۳۷۸.
۱۶. الدمشقی، یحیی بن شرف، روضه الطالبین، بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی تا].
۱۷. روحانی، محمدصادق، فقه الصادق، قم، مدرسه امام صادق(ع)، چاپ سوم، ۱۴۱۲ق.





۱۸. الصاغر جی، اسعد محمد سعید، الفقه الحنفی و ادلته، دمشق، دارالکلم الطیب، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۱۹. طباطبایی یزدی، محمد کاظم، عروة الوثقی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۰. طباطبایی، سید علی، ریاض المسائل، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ق.
۲۱. طوسی، محمد بن الحسن، المبسوط، تهران، المكتبة المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، چاپ سوم، [بی تا].
۲۲. \_\_\_\_\_، النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، قم، قدس محمدی، [بی تا].
۲۳. عاملی زین الدین بن علی، (شهید ثانی) مسالک الأفهام، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۲۴. علم الهدی، سید مرتضی، الانتصار، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵.
۲۵. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۲۶. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، التنقیح الرائع، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۲۸. محقق حلّی، ابوالقاسم نجم الدین، شرائع الاسلام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۸۹ق.
۲۹. محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد، قم مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، چاپ نخست، ۱۴۰۸ق.
۳۰. محمود طهماز، عبدالحمید، الفقه الحنفی فی ثوبه الجدید، دمشق، دارالقلم، بیروت، دارالاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۳۱. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
۳۲. نراقی، احمد، مستند الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۵ق.
۳۳. واحدی زاده، جواد و جباری، سید محمد، «جایگاه مجازات های تبعی در نظام کیفری اسلام»، فصل نامه تعالی حقوق، دوره ی جدید، شماره ۵، ۱۳۹۲.